



طرح نو-مجتبی پارسا ابحث «آزادی وعدالت»، مسأله اين ینه و در عین حال جدیداست است که کدام یک از این دو آزادی یا عدالت، اصیل و ىستلزمدىگرىاست.اين سوال بسيار مهمى است كه پاسخ أَنْ مَى تُواند سرنوشت بُسيارى أز افراد، كشورها ياتمدن هاراتغيير دهد، اگرچه پيش از آن كەبخواهيم باسخ این سوال را بدهیم، باید آزادی و عدالت را تعریف کنیم و بسرای تعریف آزادی و عدالـ نعریفٌ حقّ، تکلیّف، جامعه ایدهآل و فُسرد ایدهاّل

در این باب، با سیاوش جمادی، مترجم و پژوهشگر فلسفی گفتوگو کردیم کـه در دو بخـش، ارایه میشود.بخش اول رااز نظر می گذرانید؛ بیش از هر چیز، به این سوال پاسخ دهید که

جامعه ایده آل چه جامعه ای است؟ جامعه ایده آل، جامعه ای است که در آن، اولا آزادی اندیشه وجود داشته باشد و هیچ نیرویی، چه از درون و چه از برون، تفکر آزادانــه را تهدید نکند. جامعهای کُه افراُد دُر آن هراسُــی از اندیشیدن نداشته باشند و درواقع، حیات فکری جامعه، در یک فضای عمومی رر ہے ۔۔۔ رق . بازوامنوبیھراس،پویندگیوبالندگیداشتہباشد. را ممان طور که از نام آن پیداست، این یک جامعه «ایده آل» است: چراکه جان جامعــه، فکر جامعه سبت. اگ فک جامعه، ضعیف باشید، یا جامعهای تفکر نکند، آن جامعه از هر نظر که شما تصور کنید دچار مشكلات خواهد شد. از نظر مسائل اقتصادي، بهدانستی، همزیستی، اخاُلق، قانونمداری و سایر چیزها، دچار اشکال خواهند شد. به نظر من، یک جامعه ایده آل، جامعه ای است که جان جامعه، یعنی فضای عمومی، از دستبرد هر نوع تهدیدی مصون و ىمى باشد.

یسی۔ پـس درواقع شــما معتقدیــد کــه در میان «آزادی» و «عدالت»، مقوِله اول، یعنی آزادی، ر ی ر ــــــــــه بسونه اون، یعنی ازادی، مهم تر اســـت و به دنبال آن، عدالت هم خواهد آمد:درستاست؟

ا **مد: درست است:** بله، من بر آن هستم که آزادی، اساسا بنیاد تمامی وجود انسان است. آزادی، سابق بر عدالت، سیاست ، حتى خرد و خردورزى است. منتهي ، براي اين ر کی کر در کر کراروں حرفم، دلایل هستی شناسی دارم.اگر شمایک چیزرا بهعنوان فطرت انسان مفروض بگیرید، فقط می توان ام «آزادی» بــر آن نهاد. اگر آزادی وجود نداش انسان هیچ قدمی فراتر از وضع طبیعی خودش برنمی داشت. بنابراین خودانسان است که تمدن و برحمی ایجاد کرده و حتی مانعی بر سر راه آزادی های توحش ایجاد کرده و حتی مانعی بر سر راه آزادی های یکدیگر به وجود آورده اند، به نظر من، فقدان آزادی،

سُـوال دیگر این اسـت که فرد ایــده آل چه فردی آست؛ باایت توضیح که باید میان «فردایده آل بماهو ایده آل» و «فردایده آل

فرهاد خاكياندهكردى

تصبور رانندهها از باران، خلاصه می شبود به سرپسسرپ دردن برد پاکسه یا تهاید بحر سیسه. منتها باران بسرای عابر پیادهای که چتر هم ندارد و

سه پرس بیرون غیر های باده روهای باریک ردشود؛ شاید مجبور استاز گوشه پیاده روهای باریک ردشود؛ شاید اول کمی شاعرانه باشد، ولی بعد که خودروها وقت عبور، چالهای رایی محاب رد کنند و آب تا زاتوی عابر

رر کی سی کر رہی راخیس کندو آب بدود توی کفش ها و خیسی لای انگشتها حس شود، احتمالا دیگر شاعرانه دانستن

باران،برای عابران ممکن نباشد. اینها را گفتم تابه این جابرسم که آن راننده هیچ

برای جامعه»، تفاوت گذاشــت. ایــن دو زمانی باهم متفاوت می شوند که جامعه، ایده آل و استانداردنباشد. آن وقت است که «فردایده آل بماهو ایسده آل»، در مقابل «فردایسده آل برای جامعه »و حتى در مقابل «جامعه»مى ايستد تا حرفش رابزند، مقابله مى كند تاجايى كه جامعه رامطلوب وايده آل بسازد. بااين تفاسير، بهنظر شما،فردایدهآل،چهفردیاست؟ پاسخدادن به این سوال، قدری دشوار است چراکه

من هیچ گاه به این فکر نکردم کــه فُرد ایدهآل، چ فردی اســت. من فقط می توانم این را بگویم که م رک چیزی به نام «فردیت محفی» و «فردیت مطلق» نداریچ. «فردیت»،همبسته است با «غیریت» یعنی انســان بدون دیگری، یک امر انتزاعی و درونی و به ت ر ر کی ر رکی ر تعبیر هگل، «آگاهی ناخشنود» است. هویت، بدون غیریت، هویتی اســت که رو به اضمحلال می رود و یرہ ۔ در درون بــه انزوا انســـان حتی اگــر از تمام جهان ببردو خــودش را به ظاهر از دیگــران و جامعه جدا کند، باز ناچار است یک دیگری برای خودش، در عالم خَيَال خُود، خلق كند انسَان أيده آلُ، انسا:

• جامعه ایده آل، جامعهای است که در آن، اولا آزادی اندیشـه وجود داشته • آزادی، اساساً بنیاد تمامی وجود انسان است. آزادی، سابق بر عدالت، سیاست و حتی خرد و خردورزی است.

باشند. اولین نیازهای ما، دست کم روزی سه وعده

غذای بخور و نمیر است. وقتی همین سه وعده غذا

هم تمام ذهن انسان را مشغول کند، جامعه کم کم

تبدیل به یک جامعه خشین و بی رحم می شود که فاقد هر گونه همبستگی است. در چنین جامعهای،

انسانها مُنزوى هستند و روابط رياكارانه و سرشار

ت با «غیریت». یعنی انسان بدون دیگری، یک امر • فردیت»، هم مورین انتزاعی و درونی و به تعبیر هگل، «آگاهی ناخشتود» است. هویت، بدون غیریت، هویتی است که رو به اضمحلال می ودو در درون به انزوا. • فـرد ایده آل فردی است که خیر عموم را با خیر خود و شـر عموم را با شـر

خودش، همبسته بداند. • انسان ایده آل، انســانی اســت که «دیگری»اش هرچه واقعی تر باشد. یعنی • انسان ایده آل، انســانی اســـت که «دیگری»اش هرچه واقعی تر باشد. یعنی همنوعانش باشد؛ نه دیگری در عرش اعلی یا دیگری در عالم خیال. • اولین نیازهای ما، دست کم روزی ســه وعده غذای بخور و نمیر اس • اولین نیازهای ما، دس و ایون بینا زهای ما دست نم روزی سه و عده شای بعو ر و نمیر است. وقتی هم ایس سه وعده غذا هم امتم ادمی انسان را مشغول کند ، جامعه کر کم تبدیا به به یک جامعه خشین و بین حم می شود که فاقد هر گونه همیستگی است. در چنین جامعهای، انسان ها مناری و مستند و روابط ریاکارانه و سرشار از دروغ، ترویر، داردی و خشونت، میان آنها رواح دارد و زبان از گفتین آغیاز نمی شوده از شنیدن آغاز

می شود. • شـمااگر فردی رااز غذا محروم کنید، جسما را آزار بدهید، ایدن بی عدالتی است؛ اسا اگر آزادی اش را سلب کنید، انسانیت اش را سلب

بردهاید.. • بیعدالتی|ی که از جانب قــدرت حاکم به وجود آید که همه ابزار خشونت را در اختیار دارد، متفاوت است با ســایر بیعدالتیهایی که من و شما در زندگیمان مرتکب آنها میشویم.

است که «دیگری»اش هرچه واقعی تر باشد. همنوعانش باشد؛ نه دیگری در عرش اعلی یا دیگری در عالم خیال بنابراین فــرد ایدهآل فردی است که خیر عموم را با خیر خود و شر عموم را با شر خودش، همبسته بداند. واقعا اگر چنین جامعهای ر می بختی همه از قبیله و خانواده فراتر بروند و خود را شهروند به حساب بیاورند، افراد آن جامعه، افراد ر میرد. ایدهآلی هستند. یعنی فرد ایدهآل، خود را عضوی از یک مجموعه می داند که هر زخمی به این مجموعه بخورد، زخُم به خودش باشُد. البته این فقط یک تعریف و یک گفتار است که «به گفتار، ویران نگردد ر در در ... جهان». حتى من هم ادعا نــدارم که چنين فردی هستم. شرايط اجتماعی و وضع اضطرار، انسانها را ناچار می کند که به فکر رفع نيازهای اوليه خودشان

دُرهر حال، فردايده آل، فردى است كه غيريت او، ریتواقعی تریباشد. با ایسن تفاسسیر، ج یریت رسی بری بست. با ایس تفاسسیر، جامعه و فرد، به صورت دیالکتیکی و دوطرفه باهم مرتبط هسستند و هردوازیکدیگرهویتمیپذیرند؟

دارد. چون چیزی به اسم اراده باوری که فرد بتواند به

تنهایی باعمل و کنش خود، یک اجتماعی را تغییر دهد، خیلی معقول نیست؛ بلکه لازمه اصلاح هر

جامعهای، تشریک مساعی و مشارکت همه افراد آن

. جامعه است. چیزی که در تاریخ ما به ندرت وجود

داشته است. یعنی کار های مشار کتی و دسته جمعی

ز دروغ، تزویر، دزدی و خش

نبودهاست.

- · · · · . بله. فرآیند دیالکتیکی و دو طرفُه است. اگر فرض كنيد كه شما جزو نخبگان هستيد، هرچقدر هم كه دانش داشته باشـــید و بهتر از دیگران بدانید، باز هم دانش شسمایک امر خنثی و بی اثری است، اگر این دانش انتقال پیدا نکند. چراکه دانش با «زبان» بیان می شسود. زبان یعنی دیگری اساسازبان از دیگری ، ،وجود می آید. مکتب روانکاوی ژاک لاکان هم این را نشــان میدهد که زبان از گفتن آغاز نمیشود؛ از شنيدن آغازمى شود.

سیاب طرحی سر بحث آزادی و عدالت. دلایل شما برای این که آزادی، سابق بر عدالت است،

" فقدان آزادی و مسدود شــدن آن، یکی از بدترین بی عدالتی ها است. اما چون ما در عمل بیشتر در گیر مسائل مادی هستیم، شما اگر فردی را از غذا محروم كنيد، جسماش را آزار بدهيد، اين بي عدالتي است؛ اما اگر آزادی اش را سلب کنیده انسانیت اش را سلب کردهاید واین جرمی علیه انسانیت است. سلب آزادی،

پس اگر فقدان آزادي، بدترين بيعدالتيها است، نمی توان گفت آزادی، یکی از مصادیق عدالت است؟

أزادي، بستر عدالت است. چنين چيزي آزموده شده است هیچگاه در جهان، عدالت بهمعنای مطلق کلمه وجود ندارد؛ چراکه بی عدالتی ها اشکال بسیار فراوانی دارد. امــا بیعدالتی ای کــه از جانب قدرت حاکم به وجود آید که همه ابزار خشونت را در اختیار دارد، متفاوت است با سایر بی عدالتی هایی که من و شمادر زندگی مان مرتکب آنها می شویم. ما هیچ یک در زندگی، مطلقا عادل نیستیم. چراکه دستخوش انگَيزِشِهايي هستيم که به واسطه آنَ، به ديگرانُ و به یر ن ہی۔ بکدیگر ظلم میکنیم. حتی گاهی ناخواسا را می کنیم. این که تصور کنیم جهانی کاملا عادلانهُ باشد، خلاف حیثیت وجودی انسان است. اما آزادی، دقيقا سرشت وجودى انسان است. ادامه دار د...

امروز باسعدى شيراز مروتنباشدبرافتادهزور

نـدارد حـدود ولايـت نـگاه سياهي که خوشدل نياشيد ز شاه ملک باج و ده یسک چرا میخورد؟ چـو دشـمن خـر روسـتايي بـرد چه اقبال مانسد در آن تخت و تاج؟ مخالف خبرش برد و سیلطان خراج مسروت نباشسد بسر افتساده زور رعست درخست است اگر سروری

برد مسرغ دون دانــه از پیــش مور بـه کام دل دوسـتان برخــوری که نــادان کند حیف بر خویشــتن به بی رحمی از بیخ و بارش مکن که بــا زیردســتان نگیرند ســخت كسان برخورنــداز جوانــي و بخت حــذر کــن ز نالیدنــش بــر خدای گر زیردستی درآیید ز پای

یک خبر ایک نگاه

مركز پيشگيري وكنترل خشم ٢

وزارت ورزش و جوانسان گفت: قرار اسست در هفته جُوان مرکز پیشگیری و کنترل خشم در استان البرز راهاندازی شسود. محمود گلزاری در گفتو گو باایسنناافزود: با توجه به بهره گیری از تجربههای ... رور بر کرد به طور رسمی کار خود را در این هفته می کنند. نخستین مرکز پیشگیری و کنترل م دی ماه سال گذشته در منطقه ۲ تهران راهاندازى شدقطعا چنين تصميمي بسيارار زشمند

محمود گلزاری،معاون ســاماندهی امور جوانان 🧪 و مدنی اســت؛ اما اگر بتوان همه این آموزهها را در مدارس و در سنین کودکی، به افراد آموزش دلیل قدرت فراگیری بیشتر کودکان در این سن و اثر پذیری بیشتر و پایاتر، نتایج بهتری را نسبت به همان آموزشها در ســنين جوانى، شاهد خواهي بود. در هر حال، وجود چنین مراکزی برای کنترل خشم که اولین عنصر در اغلب جرم و جنایات است، ضرورى مىنمايد واميداست تعداد و گستره اين مراکز نیز در همهجای کشور و به تعداد زیاد،

عصباني شدم

تئودور داستا يوفسكي

پیوسته شکایت می کنند که ما آدم اهل عمل سفری چند ساعته به قطار سوار شده بودهاند، پنج روز در برف به سر بردهاند یک جا گفته می شود که هزارها پود (واحد قدیمی وزن که کمی بیشتر از ۱۶ کیلوگرم است) کالا در انتظار ارسال كم داريم، اما مثلا اهل سياست تا بخواهيد هست. ت. رئيس هم از همه جور فراوان است، هرقدر بخواهید فورا به ماه درجها می زند و پیدامی شود. اما آدم اهل عمل نه. دست کم همه شکایت میشود و در جای دیگر می گویند و البته باور نمی کنید) رئیسی، که لابدناظریا سرپرستی بیش دارند کــه پیدا نمیشــود و حتی در بعضی مسیرهای خـط آهن خدمـه کارمند نبوده،ریاستشرابازدنسیلی به شاگرد تجارتخانهای که در وجــود نــدارد. میگویند ســازمان دادن یک دستگاه ارسال بارتش اصرار داشته نشان میدهدو تازهاین تدبیر رئیسانه خودرابه این بیان توجیه می کند مدیریتِ کم و بیش شایسته در یک شرکت کشتیرانی ابدا مریت سرعد حسیری می ممکن نیست. مثلا می شنوید که در فلان خط نوگشوده راه آهن که «عصبانی شدم». از قرار معلوم شمار ادارات دولتی به قدری زیاداس كه همان فُكرُش وحشت أور است. هركس قطارها بــه هم خوردهاند يــا پلى را زير خــودویران کردهانــد، یادر روزنامــه میخوانید که قطاری وســط صحرا مانده و چیزی نمانده که راكه نگاه كنيدياً زماني كارُمنددولتُ بوده ياهُ

برشى از كتاب «ابله»

6

زمستان رازير برف بگذراند مسافراني كه به قصد

شاتر

جمعه بازار جويبار

ياخيال دار دبشود.

جمعه بازار جویبار، بازاری تاریخی با انواع پرندگان زنده، میوه، سبزی، پوشاک و است که به صورت هفتگی هرجمعهبر پامی شود.این بازار در سراجکلا، نزدیکی سیاهرودودر کنار پل خشتی این شهر قرار دارد.







قضاوت كردن يابيايد چهره باران رازشت كنيم

تنها نمایشـــی از باران می بیند و نه بیشتر. هر دو هم می توانند مدعی باشند، باران را دیدهاند. بسیار خب! دقیقاً همینجاست که باید هر دو را تأیید کنیم. هر دوی آنها واقعیت رامی گویند؛ ولی حقیقت این است که آن راننده با عبور سسریعاش از چاله، آن عابر را زیر باران خیس کرده و رفتهاست و هیچ نفهمیده تا عابر بماندو زانوهای خیس ش. حتما باید تا زانو خیس شده باشی، والاحالش رانمی دانی. چیزهای دیگری هم در زندگی آدم هست که

چنین شکلی دارند. بهخودیخود عیبی ندارند؛ منتها بدی کار جایی است که همدیگر را قضاوت می کنیم. بی آن که ترازوی مان، جز سنگُ خودماُن را وزن کرده باشد. این همان دادگاهی است که هر کسی واردش شود، راضی برمی گردد. مطلب این است که نظ گلمه از مین می در داکارا ست که نظر گاه ما نسبت به پدیدهها کامل نیست که هیچ، اتفاقا خیلی هم ناقص است. این نقص ویژگی ایسان است و مااز اول تاریخ نسل در نسل با آن زُندگی کردیم تا آن جا که این قضاوتها می شدود، بدترین نقص آدم. دیگران را از دید خودت اعتبار میدهی

و همین می شود که یک مرتبه در گوشهای از دنیا یا همین بیخ گوش تو، توی میوهفروشی یامحل کار، یک در گیری تمام اوضاع را به هم می ریزد. همه چیز بههم میخورد، چون کسی یا کسانی اول دیگرانی را قضاوت کردهانید، بعد خود را برتر دانس همینطور دومینــووار همهچیز بههـــم ر رنجهایی که طـول تاریخ از بابست قضاوت کردنها

- عبی -----------کافی اســت باور کنیم که ما با آن دید محدودمان، توان مطلق دانستُنُ امورات رانداریم. چون اصلابه دنیا از هر سمتی که نگاهشان کنی، شکل مخصوصی به غُودُ می گیرد و اصلا همین شکل مخصوصٌ بهخود گرفتن دنیاست که زیبایش می کند. همین مسأله نفاوت است که روزمر گی را قدری بههم میزند، تا بتوانیمهنوزچیزهای تازُهبینم. آن که می گوید: «تنها من درست می گویم.» تمام زیبایی دنیا را اول در نگاه محدودش جمع می کند و بعد با زهر قضاوت کر دن همهاش را نابود می کند، انگار از اول، این دنیا هیچ زیبا

قضاوتی در کارنیست، تفاوت اماوجُود دارد این تفاوت ... از کنار هم عبور می کنیم، شاید لبخندی هم از سر مهربانی بزنیم. برتری و جنگی هم دیگر وجود ندارد. نفُس کشیدن راحت تر می شیود. بعید هم نیست بارانش این طور شاعرانه تر باشد و آن راننده هم وقت عبور از چاله ترمز بزند، ماشیین ذلکی بردارد تا عابر بدون رنج خیس شدن، بگذر د. باران دست بکشد روی شهر و ماها که درش نفس می کشیم. عمیق نفس مىكشيم،عميق تر...

خیلی دور خیلی نزدیک

حالا به همان راننده و آن عابر زیــر باران برگردیم

که خیلی راحت روزی دیگر ممکن است، جایشان

۔ عوض شود، منتہا رستگاری نزد آن عابری است که وقتی تازانو خیس شدو گذشت تاروز دیگری

و خیابان دیگر، بعد خودش پشت فرمان بود، آن خیس شدن را تجربهای در رانندگی بداند و روی هر

ر نجهای دنیا را یک به یک تجربه کنیم. این یکی هم میشود خاصیت اصلی انســان در یک روح جمعی.

چالەاحتياط كنداين طور ھمەمج